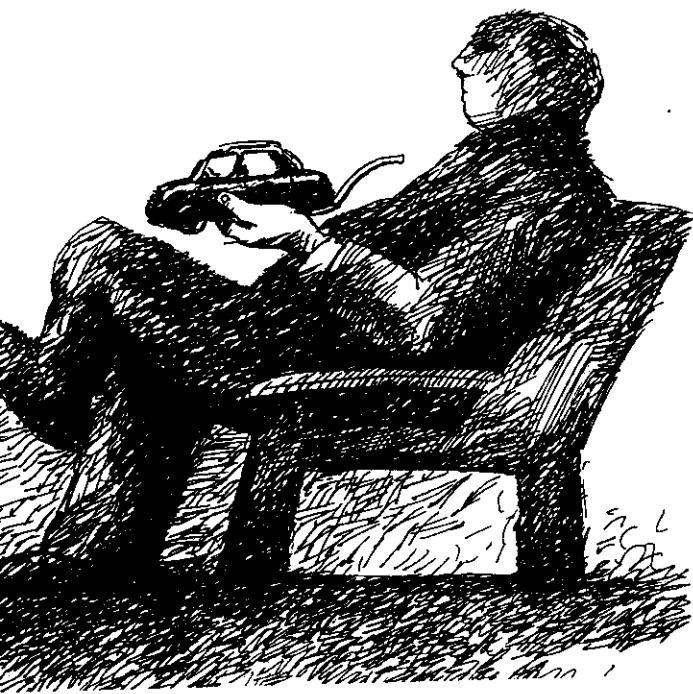


چپ و راست و دموکراسی بومی ایران (۱)



گفتگو با ناصر جلائیان

اشاره:

جامعه مرکب ایران، هم به لحاظ فکری و هم به لحاظ قومی، جامعه‌ای یکدست نیست. جامعه ایران، نه سنتش آن سنتی است که در غرب تعریف شده و نه مدرنیسم آن مدرنیسمی است که در غرب تعریف می‌شود.

است، ظاهراً همین مفهومی است که در فرهنگ سیاسی موجود عنوان می‌شود. راست یک تعریف مشخصی در فرهنگ سیاسی روز دارد و چپ هم یک تعریف مشخص. در فرهنگ روز، راست یا محافظه کار به کسی گفته می‌شود که سعی در حفظ شرایط موجود دارد و حتی از حرکت طبیعی و عادی روز هم عقب تر است، یعنی اصلاً دوست ندارد در آنچه که دارد و موجود هست ذره‌ای تزلزل پیدا شود و یا متحول گردد، که نهایت محافظه کاری و راست روی این است. اینها هیچگونه جنبش، نوگرایی و تکانی را در اوضاع و احوال موجود، نمی‌پذیرند اینها درجات گوناگونی هم دارند. از ر'کدترین طیف‌ها شروع می‌شود تا طیفی که از تحول تاریخی و متناسب با زمان، باز هم عقب‌تر است.

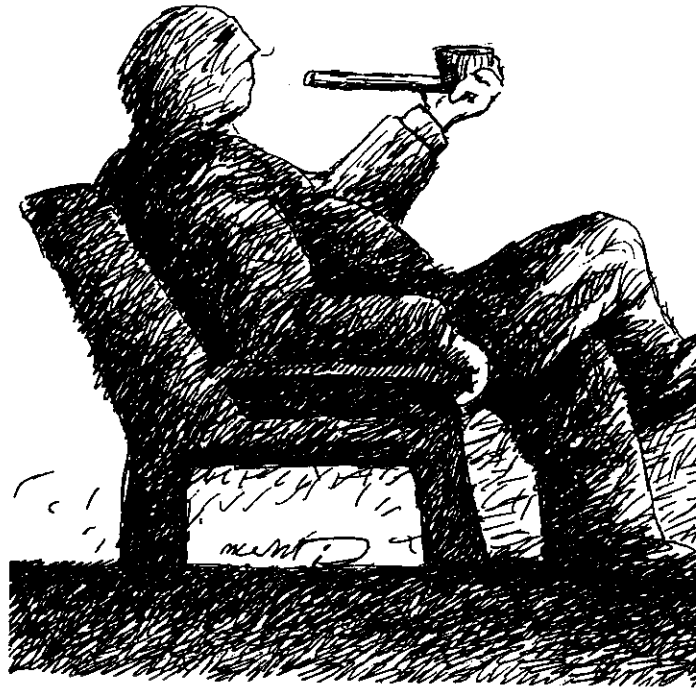
اصطلاح چپ در فرهنگ سیاسی روز یعنی رادیکال، مترقی، نوگرا و تحول خواه. چپ هم طیفی دارد از بردار تکاملی و تحول عینی، واقعی و متناسب روز تا می‌رسد به اشکال خیلی افراطی و غلط آن که به آنارشیسم منجر می‌شود. چپ و راست را به لحاظ نظری اینگونه می‌شود تقسیم بندی کرد. طبیعی است که با این تقسیم بندی خیلی‌ها افتخار کنند که خود را چپ معرفی کنند. ولی آنچه که نیاز امروز ما هست، این است که دنبال تعاریف عرفی - اصطلاحی این قضایا نرویم. ما نباید به شکل عرفی

در شماره قبل چشم انداز ایران، مطلبی تحت عنوان «مقدمه‌ای بر سنخ‌شناسی راست در ایران» در قالب مصاحبه، از نظر خوانندگان محترم گذشت. بنابر همان ضرورت، در این شماره نیز گفتگویی انجام داده ایم بایکی از صاحب نظران که در تعامل با طیفها و جریانات گوناگون فکری و سیاسی در قبل و بعد از انقلاب ۵۷ و همچنین در زندان ستم‌شاهی، تجربیات گرانقدری اندوخته است. ایشان با نگاهی متفاوت و نو به مقوله «طیف بندیهای سیاسی» و دموکراسی در ایران می‌نگرد. و بر ضرورت دست‌یابی به یک نگرش بومی در بستر احیای هویت دینی و ملی، تأکید می‌ورزد.

■ تعریف بومی از «راست» در ایران، به نظر شما دارای چه شاخص‌هایی است؟ به عبارت دیگر: معیار صحیحی که بتواند یک مرز بندی واقعی از چپ و راست ارائه کند چیست؟

□ بطور کلی اصطلاح چپ و راست بارهای مختلفی دارد. در فرهنگ اسلامی در برخی جاها چپ و راست به معنی خوب و بدو بعضی جاها هر دو به معنی منفی آمده است. مثلاً در قرآن اصطلاح «اصحاب یمین» یعنی اصحاب راست به کار برده شده که اینها را جزو وارد شوندگان به بهشت قلمداد می‌کند. یکی هم داریم «اصحاب شمال» یا اصحاب چپ که اینها را جهنمی معرفی می‌کند. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می‌گویند «چپ و راست هر دو گمراهی است و جاده هدایت، راه وسطی است»، این هم یک مرز بندی است. در فرهنگ سیاسی روز اصطلاح چپ و راست متفاوت با آن چیزی است که در فرهنگ اسلامی و قرآنی آمده است.

لذا اولین کاری که می‌کنیم باید ببینیم چرا این تعابیر به کار رفته است و این برای ما مفهوم و مشخص شود. اما آنچه که در اصطلاح روز مطرح



عنصر روشنفکری که توانسته در ایران اثرگذار باشد و مفید واقع شود و تحول آفرین گردد؛ دقیقاً همان عنصری بوده که ترقی خواهی را با هدف بازگشت به سنت نبوی دنبال کرده است.

و تقلیدی و به تبعیت از جو، دنبال این خط مشی‌ها راه بیفتیم. مثلاً وقتی اصطلاح راست مد شد و یک طیفی در ایران معروف به راست شد، خود بخودی آن را نپذیریم. منظور از نپذیرفتن، تن ندادن به واقعیت نیست، بلکه منظور این است که اول این را برای خودمان تبیین کنیم، یا یک معیار خوب بسنجیم، آنگاه دنبال مرزبندی برویم. یعنی اولین سوالی که باید مطرح کنیم این است که آیا این مرزبندی که امروز در جامعه ما معروف شده، از کجا آمده است؟ چه کسی این مرزبندی را ارائه کرده؟ و اصولاً مبنا و معیار این مرزبندی چیست؟ ببینیم آیا این مرزبندی می‌تواند پاسخگوی تحولات ایران باشد یا یک مرزبندی تقلیدی و الگوبرداری شده است؟

دانش سیاسی امروز، همین علوم سیاسی است که در دانشگاهها تدریس می‌شود و بسیاری از بچه‌های خوب انقلاب این دوره را گذرانده‌اند و براساس همان معیار، تمام اقشار جامعه را مرزبندی می‌کنند. جنبش اجتماعی دوم خرداد که بوجود آمد و پس از آن، براساس همان معیارها، چپ و راست مطرح شد. این معیار از یکطرف علمی می‌باشد، ولی الگویی است که شاید نتواند پاسخ تحولات جوامع توسعه نیافته کشورهای جهان سوم را بدهد. خصوصاً جامعه ایران که به لحاظ فرهنگی قابل مقایسه با حتی سایر کشورهای جهان سوم هم نیست. این معیارها نمی‌تواند جامعه ایران

را تبیین کند و شامل شود. مشکلاتی که در صدسال اخیر تاریخ ایران هم داشته‌ایم به نوعی به این قضیه مربوط می‌شود و این معیارها توانسته‌اند کمکی به تحولات بکنند و آخر این مرزبندیها هم یا بن بست بوده و یا کودتا و سرکوب. در نتیجه اولین کار باید این باشد که به شاخصی دست بیاییم بایک ملاک عینی و ملموس که شرایط جامعه ایران را نسبتاً بهتر بتواند درک کند.

یک نکته راهم من بگویم که طرح شفاف مرزبندی چپ و راست در ایران و اعلام آن نتیجه بخش نیست، بلکه شاید هم باعث تشدید تضادها شود. شاید گفته شود، این حرف محافظه کارانه‌ای است ولی تجربه نشان می‌دهد که اعلام آشکار این مرزبندیها گاهی به دوقطبی‌های کاذب منجر شده است.

■ بحث برسر این نیست که مایا بیاییم و رسماً این مرزها را اعلام بکنیم. سخن برسر این است که ما از خلال این بحثها به یک نتیجه عملی و عینی صحیح برسیم تا بتواند مشکلات جامعه را پوشش دهد.

بنابراین بهتر است شاخص‌های مورد نظر خودتان را بفرمائید؟

□ معیارهای موجود هرگونه ترقی خواهی را چپ می‌داند و هرگونه تلاشی برای حفظ سنت و محافظه کاری را راست می‌داند. به نظر من این درست نیست. هر ترقی خواهی ظاهری، عمیقاً ترقی خواهی و رادیکالیسم و چپ نیست، (چپ به معنای خوب و تکاملی آن) و هرگونه سنت گرایی هم بد و به معنای رکود و سکون نیست. دلیل آن هم مشخص است. جامعه مرکب ایران، هم به لحاظ فکری و هم به لحاظ قومی، جامعه‌ای یکدست نیست. جامعه ایران، نه سنتش آن سنتی است که در غرب تعریف شده و نه مدرنیسم آن مدرنیسمی است که در غرب تعریف می‌شود.

سنت در ایران یک وجهش خرافی، غلط و سلطنتی است که اینها مطرود است و وجه محافظه کار سنت است. وجه دیگر سنت هم، سنت نبوی و ائمه هدی است که همان فرهنگ شیعه است. لذا اگر، کل سنت را بعنوان یک مورد غلط رد کنیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. درحالیکه فرهنگ جامعه ایران، روشنفکر ایرانی و روحانی متمدنی ایران، بنیان اعتقادش این است که ترقی خواهی و تحول طلبی در رجوع به سنت نبوی است.

این به ظاهر یک پارادوکس بنظر می‌رسد که شما ترقی خواهی را بازگشت به سنت بدانید، به عبارت دیگر مدرنیسم را بازگشت به سنت معنی کنیم. یعنی بگوئیم فرهنگ نبی اکرم (ص) و ائمه هدی و قرآن که همان سنت رسوب کرده در شخصیت ماست، نهایت هدفمان بازگشت به همان خویشتن و سنت است، نهایت هدفمان پالایش این سنت از خرافات و سلطنت و استبداد و تمامیت خواهی، و بازگشت به سنت واقعی انسان پرور قرآن و پیامبر و ائمه هدی است. این معنی، با فرهنگ و علم روز قابل تبیین نیست و منجر به تناقض می‌شود.

می‌گویند مگر می‌شود بازگشت به گذشته را ترقی خواهی بدانیم؟ چنین چیزی ممکن نیست! در صورتی که روحیه سیال در تحولات ایران این است، جوهر تحولات این است و این غیر قابل انکار است. اگر در ایران تحولی صورت گرفته و موفق هم شده، به این دلیل بوده که هدفمان از تحول و حتی اخذ دستاوردهای تمدن غرب و مدرنیسم موجود، بازگشت به سنت نبوی

وانمه و احیای سنت قرآنی بوده است. این نوع نگرش آن مرزبندی عرفی چپ و راست را درهم می‌ریزد، یعنی شما به هر عنصر راست در ایران نگاه کنید، هم باید رسوبات سنتی خرافاتی و سلطنتی رادراوبینید و هم عمق فرهنگ نبوی را. در این صورت است که محافظه‌کاری در ایران قابل تحلیل و شناسایی است. یک عنصر محافظه‌کار اگر در مقابل نوگرایی مقاومت می‌کند، صرفاً از موضع استبداد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی پاشیعه صفوی یا اسلام تیموری یا موضع رسوبات جاهلی نیست، بلکه یک وجه عمده، عمیق و اساسی شخصیت این عنصر بازگشت به سنت نبوی و انمه و قرآن است.

در حقیقت می‌شود گفت عمده‌تاً در یک عنصر محافظه‌کار در ایران دو وجه وجود دارد، وجه مبنایی و جوهری آن بازگشت به سنت اصیل و وجه فکری آن، فرهنگ موجود است. چنین شخصیت متضادی را اگر بخواهیم تحلیل کنیم، دیگر تعریف راست به هیچ وجه تعریفی که الآن تبلیغ می‌شود،

سکولاریزم باشد، لیبرالیزم باشد ولی بنیان شخصیت او، پالایش سنت نبوی از خرافات است. نتیجه اینکه چون روان اجتماعی - تاریخی ملت ایران همان هویت فوق‌الذکر است، ملاحظه می‌کنیم که در تاریخ معاصر هر کس با این روال تطبیق نداشته و به سمت پالایش نرفته، حذف شده است. پس می‌بینیم که مدرنیسم و چپ هم در ایران تحلیلش آنچه که در فرهنگ موجود مطرح می‌باشد و به معنای ضدیت با سنت است، نیست. مثلاً شما وقتی می‌خواهید یک اصلاح طلب را از نظر راست تحلیل کنید ممکن است یک فرد سکولار تلقی شود، ممکن است برسید به اینکه آدم منحرفی است. در صورتیکه فی‌الواقع اینگونه نیست. او آدمی است که در عمق شخصیت او میل بازگشت به سنت نبوی است، هر چند راهنمای عملی که از علم روز آموخته باشد ممکن است از درون آن سکولاریزم استخراج شود حتی به شکل سطحی. من معتقدم سکولاریزم در روند تاریخ ایران نه بوجود آمده است و نه بوجود خواهد آمد. حتی اگر غیردینی‌ترین حکومتها هم در ایران

جریانات راست تحلیل می‌کنند که اسلام دارد از بین می‌رود و به سرکوب و حذف کردن می‌رسند. چپ‌ها هم فکر می‌کنند که محافظه‌کاران چه قدرت عظیمی هستند، اینها هم به انفعال و یأس می‌رسند. زیرا ملاک تحلیل شان همان چپ و راست عرفی است. ولی اگر هر دو با توجه به این شخصیت متضاد، چپ و راست را تحلیل کنند، نه راست به سرکوب می‌رسد و نه چپ به انفعال.

نخواهد بود.

اجازه حضور داشته باشند، این حکومت در نهایت گریزی از دینی بودن نخواهد داشت. مگر اینکه در مقطعی یک تنفر ظاهری نسبت به عملکرد دینداران در مردم بوجود بیاید، که آن هم در یک پروسه، به دلیل عمق فرهنگ تشیع پاک خواهد شد. پس در نتیجه تعریفی که از چپ و راست می‌خواهیم ارائه کنیم می‌بایست با توجه به این دوشخصیت باشد: شخصیت نوگرا - شخصیت سنتی. من فکر می‌کنم این یک ملاک عینی است، برویم این ملاک را به لحاظ تجربی کنکاش کنیم. در شخصیت‌های مختلف چپ و راست در ایران، این را می‌بینیم، حتی در شخصیت مرحوم شریعتی. شما علم‌گراتر از شریعتی که در ایران ندارید. اوسمی کرد همه چیز را علمی تحلیل کند. ایشان اسلام را با معیارهای جامعه شناختی غرب تحلیل کرد، انتهای همه کارهایش این بود که می‌خواست از قرآن، علی و فاطمه بگوید. حتی روشنفکران کشورهایی مثل مصر و لبنان و الجزایر و پاکستان هم چنین شخصیتی داشته‌اند مثل مرحوم اقبال، شیخ عبده و... ولی در ایران بسیار بارز است. تقریباً این فرمول تحلیل چپ و راست در خاورمیانه است. حال اگر کسی به این فرمول توجه نکند، چه روشنفکر و چه سنتی، به تحلیل درستی از شرایط نمی‌رسد. جریانات راست تحلیل می‌کنند که اسلام دارد از بین می‌رود و به سرکوب و حذف کردن می‌رسند. چپ‌ها هم فکر می‌کنند که محافظه‌کاران چه قدرت عظیمی هستند، اینها هم به انفعال و یأس می‌رسند. زیرا ملاک تحلیل شان همان چپ و راست عرفی است. ولی اگر هر دو با توجه به این شخصیت متضاد، چپ و راست را تحلیل کنند، نه راست به سرکوب می‌رسد و نه چپ به انفعال.

در مورد روشنفکر و ترقی خواه هم همین دو وجه را می‌بینیم. در فرهنگ روز تلقی روشنفکر و ترقی خواه به کسی می‌شود که می‌خواهد سنت را زیر پا بگذارد و به هم بریزد و برود به سمت نوگرایی. در صورتیکه بانگه‌به تحولات صدسال اخیر ایران، چنین عنصری اصلاً نتوانسته عینیت پیدا کند، اگر هم ظهور کرده، فعالیت سیاسی کوتاهی داشته و به سرعت از صف تحولات حذف شده است. جوهره روشنفکری در ایران، همان عنصر محافظه‌کار رانیز در بطن خود داشته است یعنی عنصر روشنفکری که نتوانسته باشد در ایران اثر گذار باشد و مفید واقع شود و تحول‌آفرین گردد، دقیقاً همان عنصری بوده که ترقی خواهی را با هدف بازگشت به سنت نبوی دنبال کرده است. می‌خواست است علوم اجتماعی را فراگیرد، تاریخ را تحلیل کند، تمدن غرب را بفهمد (حتی بسیاری از آنها به غرب سفر کرده و مدت مدیدی در آنجا کنکاش کرده‌اند) ولی در نهایت کارشان این بوده است که گفته‌اند ما آمده ایم تا قرآن را احیاء کنیم، می‌خواهیم سنت نبوی را احیاء کنیم می‌خواهیم اسلام را پالایش کنیم و هر چه که غرب دارد اسلام بهترش را دارد. تمام عناصر روشنفکر و ترقی خواه یکصد ساله اخیر، شعارشان همین بوده است، از سید جمال تا مرحوم شریعتی. لذا در وجود همین شخصیت روشنفکر هم این تضاد وجود دارد. هم شخصیت محافظه‌کار و هم شخصیت نوگرا هر دو وجه این تضاد را با خود حمل می‌کنند منتها شکل کارشان متفاوت است. بنابراین عنصر ترقی خواه در ایران ممکن است وجه ظاهرش تمدن غرب باشد، مارکسیسم باشد،

■ باتوجه به همین شاخص هایی که شما مطرح کردید، برخی معتقدند که ما نمی توانیم «جناح موسوم به راست» را در ایران همان «طبقه راست» بدانیم و نتیجه گیری می کنند که از این دو، باید تعاریف جداگانه ای داشت. به عبارت دیگر معتقدند که جناح موسوم به راست رانمی توان نماینده واقعی طبقه راست دانست. نظر شما در این مورد چیست؟

□ ماهر واژه ای که به کار می بریم یک باری دارد. وقتی صحبت از طبقه راست می کنیم فوراً به ذهن می رسد که یعنی طبقه ای که اهرمهای قدرت اقتصادی در دست اوست، رفاه و امکانات جامعه را در انحصار دارد و به شدت محافظه کارانه از این امکانات محافظت می کند و حاضر نیست هیچ تغییری بوجود بیاید این می شود راست اقتصادی. اگر بگوئیم راست فرهنگی باز برمی خوریم به همان تعاریف متعارف. به این دلیل من معتقدم که این تعاریف را کنار بگذاریم، البته نه اینکه ضد این تعاریف باشم، بلکه

اگر مرحوم طالقانی با تعاریف عرفی می خواست با جریان نواب صفوی برخورد کند، قطعاً نواب را حذف می کرد و از برخورد حذفی ساواک با این جریان خوشحال هم می شد، یا با تعریفی که حزب توده از نواب داشت. در صورتی که مرحوم طالقانی به نواب پناه می دهد. فرض کنید، اینگونه تحلیل کنیم که آقای طالقانی آن موقع در ضدیت با ساواک به او پناه می دهد، برخوردی که حنیف نژاد بعنوان شاگرد آقای طالقانی بانواب دارد را چگونه تبیین می کنیم؟ می گویند مرحوم حنیف نژاد مرتب سر قبر نواب صفوی می رفته است. جمع بندی حنیف نژاد از مرحوم نواب این بوده است که او یک آدم صادق، فداکار و از خود گذشته بوده منتها به لحاظ فکری به نواب انتقاد داشته است. می گفته اینها شکل گرا و ظاهر گرا بودند. حنیف نژاد معتقد بوده که دگماتیسم راست یک واقعیت است در تاریخ ایران و بیویایی ما در این است که دائماً با این جریان تعامل داشته باشیم و خودمان را پالایش کنیم، با جریان دگماتیسم چپ هم همینطور.

شخصیتهایی مثل مرحوم امام، مرحوم طالقانی، آیت الله منتظری، شهید مطهری و مرحوم شریعتی اعتقادشان بر این بوده است که هر آنچه که ما می خواهیم، می توانیم در سنت به دنبال آن بگردیم و بنظر می رسد که تز غلطی هم نباشد. با این تبیین، احیای سنت نبوی در ایران، یک کار مدرن به شمار می رود. در اینجا تضاد سنت و مدرنیسم حل می شود.

منظورم این است که از این تعاریفها فراتر برویم. راست اقتصادی که در ایران هست، ما چه تعریفی می توانیم از آن داشته باشیم. بگذریم از این بیست ساله جمهوری اسلامی که یک طبقه خاصی در آن شکل گرفته است. در این بیست ساله یک طبقه اقتصادی رانت خواری در جمهوری اسلامی شکل گرفته که آن طبقه سنتی با همان تعریفی که از سنت داشتیم، در مقابل این طبقه جدید الولاده، مستضعف و تحت فشار است. خرده بورژوازی سنتی که در ایران شهید داده و فداکاری کرده و هنوز هم پای حرفش ایستاده، الآن در استضعاف به سر می برد ولی آقازاده ها و رانت خواران و همین طبقه جدیدی که در این بیست ساله میلیارد شده اند، اینها اصلاً پیوندی با آن جریان سنتی ندارند. بنابراین طبق همان شاخصی که مطرح کردیم بسیاری از اینها الآن ممکن است چپ باشند. مثلاً معتقد باشند که خاتمی روی کار بیاید تا فضای ایران باز شود و تعامل با اقتصاد جهانی بوجود بیاید اینها به دستاوردهای جدیدی به نفع طبقه خود برسند. خوب، این موضع به ظاهر چپ است ولی به لحاظ موضع آنها نسبت به سنت، می توان آنها را راست نامید. بنابراین من اطلاق طبقه راست را هم به اینها خیلی عینی و واقعی نمی بینم. به این معنا که وقتی می گوئیم راست یکدفعه ذهنمان سراغ مؤتلفه ویا بازار نرود. همین شخصیت متضاد را باید در اینها هم دید. جریان مؤتلفه یک جریان سنتی است ولی اعتقاد به بازگشت به سنت نبوی هم در آنها خیلی قوی است و این ایدئولوژیها، آراء و افکاری که سوار این موج می شود، اینها گذراست هر چند در مقطع، تعیین کننده است. بعنوان مثال، برخورد آقای طالقانی با جریان نواب صفوی درسهای بزرگی به ما میدهد.

این نمونه، الگوی تعالی بخش خوبی برای ما می تواند باشد که ضمن انتقاد از آراء و افکار اینها، به شخصیت شان به دیده احترام می نگریست. مثلاً یکی از انتقادهایی که حنیف نژاد به اینها داشت، برخورد شکلی آنها با این روایت بوده که می گوید «حمل می کنند عقاید خود را بر شمشیرهای خود». فدائیان اسلام عبارت «لا اله الا الله» را بر سلاحهای خود حک کرده بودند، در حالیکه حنیف نژاد می گفت ما باید به عمق این عبارت توجه داشته باشیم و با آن بیوند بخوریم تا آن گاه بتوانیم حامل واقعی اسلحه باشیم و اسلحه را در آن جهت بکار ببریم. اصلاً تحولی که جریان مجاهدین نسبت به جریان مرحوم نواب صفوی داشت همین نکته بود. مجاهدین در فهم قرآن و سنت و راه انبیاء و ائمه عمیق شدند. نمی توانیم بگوئیم مجاهدین فقط به قرآن گرایش داشتند و به سنت توجهی نداشتند. آنها روی زندگی ائمه و نهج البلاغه و امام علی (ع) و امام حسین (ع) و امام حسن (ع) و... هم خیلی کار کردند. این نشان می دهد که این جریان دارد سنت را پالایش می کند و نسبت به جریان نواب یک قدم جلوتر است. روشنفکران دینی مثل مرحوم طالقانی، حنیف نژاد و دکتر شریعتی با جریان راست اینگونه برخورد می کنند. نمی آیند اینها را مطلق رد کنند. ولی با انحرافی که در جریان مجاهدین پیش می آید، تقی شهرام، رهبر جریان انحرافی می آید و یکی از بهترین روشنفکران دینی آن زمان یعنی شهید معجد شریف واقفی را نماینده جریان راست و خرده بورژوازی رو به اضمحلال می داند و دست به ترور او می زند. شهرام معیارهای موجود را ملاک قرار می دهد، باراست یک برخورد بسته می کند و به جایی می رسد که حتی تحول آفرینی های حنیف

نژاد و شریف واقفی رانمی تواند درک کند و طالقانی را راست می داند. درست همین انحراف راجوی هم تکرار می کند.

بعد از انقلاب در نشریه مجاهد مقاله ای نوشتند تحت عنوان «خرده بورژوازی سنتی روبه اضمحلال» که دقیقاً تحلیل شهرام و بهرام آرام را چ به جمهوری اسلامی بود و با همین تحلیل به مبارزه مسلحانه رسیدند. برخورد عرف گرایانه و با معیارهای موجود، با سنت و راست در ایران، به چنین نتیجه عملی منجر می شود. یا بطور کلی برخوردی که جریانات مارکسیستی هم در ایران با راست داشته اند، یک برخورد عرفی بوده است. متأسفانه برخوردی هم که برخی از لایه های روشنفکری با جریان موسوم به راست دارند هم اینگونه است. مثلاً کل سنت در ایران را یک جریان میرا واز بین رفته می دانند. دین را هم غیر حکومتی و فردی می دانند و جریانی را که به دنبال تحقق دین در تمام شئون اجتماعی است می گویند یک جریان تمامیت خواه و راست است و باید از بین برود. افراطگری های برخی دوم خردادها ناشی از همین تحلیل است که متوجه این شخصیت متضاد در ایران نیستند. افراط گریهای جریان راست هم نسبت به روشنفکران از همین جا درمی آید که متوجه عمق سنت گرایی در وجود دوم خردادها نیست. از آغاز مشروطه تاکنون هر جا تحولی بوده است، آن زمان به این شخصیت متضاد توجه شده، و بن بست ها آن زمانی بوده که بر اساس معیارهای عرفی به تضادهای شکلی و کاذب اصالت داده شده است. آنجاهایی که به دلیل اصالت دادن به افکار به مطلق گرایی افتاده ایم در همانجا جامعه را به بن بست و انسداد سیاسی کشانده ایم. در زمان مشروطیت بعد از اینکه فقط به افکار توجه کردیم و نه شخصیت و کرامت انسانی، همدیگر را بعنوان ملحد یا

بی دین و مرتجع و مستبد کویدیم، ماحصل آن رضا شاه شد.

در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و جریان مجاهدین هم همینطور و اکنون در جمهوری اسلامی هم، همان بساط است. از آن طرف به تحولات که توجه می کنیم، آن زمانی که روشنفکران، و سنت گرایان رسیدند به اینکه در جهت سنت نبوی می توانند تحول ایجاد کنند، انقلاب مشروطیت شکل گرفت، در سال ۱۳۲۹ وقتی این دو با هم پیوند خوردند نهضت ملی بوجود آمد، در جریان مجاهدین هم وقتی که نوآوری از قرآن شدو به سمت احیای سنت نبوی رفتند، جریان مجاهدین یا گرفت، در تحولاتی هم که دکتر شریعتی بوجود آورد به عینه پیوند این دو عنصر یعنی مکتب و سنت را در حرکت شخص دکتری بینیم. محصول جمهوری اسلامی هم ناشی از توجه به این شخصیت و گرایش به احیای قرآن و سنت بوده است. لذا من معتقدم که در بستر این تضاد و شاخص باید چپ و راست را در ایران تعریف کنیم.

■ آیا می شود از صحبت شما این نتیجه را گرفت که معیار صحیح و واقعی در جامعه ایران برای مرز بندی چپ و راست می تواند احیای قرآن و سنت نبوی و اعتقاد به تحقق احکام اجتماعی اسلام باشد که نقاط اشتراک همه جریاناتی است که در تحولات جامعه ایران تاثیر گذارند؟

□ بله. این تعریف خوبی است و گرایش عمده در تاریخ تحولات ایران هم

همین است. منتها شکلهای مختلف دائماً سوار بر آن شده و سیر آن را به قول معروف پنجر کرده است. ولی این بهترین شاخص است.

اینجا لازم می دانم توضیحی بدهم. مدرنیزم در اوایل ظهور خود به نفی کامل سنت پرداخت و گفت هر چه که نوهست خوب است. این در بسیاری جاها به آنارشیم منجر شد، یعنی همه چیز را زیر پا گذاشتند و همه چیز را نفی کردند. بعد از جریان مدرنیته، رسیدیم به جریانات پست مدرن که اعتقادشان بر این است که هر تحولی بخواهد در جامعه صورت گیرد باید بر مبنای سنت آن جامعه استوار باشد. به عبارت دیگر باید آن شاخص های اساسی ثبات جامعه را رعایت کند و بر اساس آن تحول ایجاد کند. جالب است که در بسیاری از کشورها نتیجه چنین کاری، منجر به محافظه کاری می شود. یعنی شما پست مدرنی باشی که بخواهی تحول ایجاد کنی و شاخص های سنتی را هم رعایت کنی، به نظر می رسد در نهایت به انسداد برسی. بالاخره در یک جایی نوگرایی و سنت به تناقض می رسند. به نظر من تنها جایی که این قضیه، تضادش حل شده ایران است، قدری هم در سایر کشورهای خاورمیانه. به دلیل عمقی که سنت در ایران دارد. اینجا ما مشکل جدی نداریم، باید به سنتهای جاافتاده و رسوب کرده در جامعه دقیقاً توجه کنیم و تحول آفرینی کنیم، و می شود این کار را کرد. شخصتهایی مثل

عنصر ترقی خواه در ایران ممکن است وجه

ظاهری اش تمدن غرب باشد، مارکسیسم

باشد، سکولاریزم باشد، لیبرالیزم باشد

ولی بنیان شخصیت او، پالایش سنت نبوی

از خرافات است.



مرحوم امام، مرحوم طالقانی، آیت الله العظمی منتظری، شهید مطهری و مرحوم شریعتی اعتقادشان براین بوده است که هر آنچه که ما می خواهیم، می توانیم درست به دنبال آن بگردیم و بنظر می رسد که تز غلطی هم نباشد. با این تبیین، احیای سنت نبوی در ایران، یک کارمدرن به شمار می رود. در اینجا تضاد سنت و مدرنیسم حل می شود.

■ منظور تان این است که این، یک حرکت چپ است؟

□ بله، بازگشت به سنت نبی اکرم (ص) وائمه هدی در ایران یک کار ترقی خواهانه و چپ است. به این دلیل که، اگر تمام شعارهای مترقی جهان امروز را بررسی کنیم، می بینیم که همه اینها در زندگی پیامبر وائمه مطرح بوده است: کرامت انسان، آزادی، استقلال، عدالت، برابری، برادری، آزادی اندیشه، گریز از دگماتیسم، مبارزه با فاشیسم، نسبی گرایی و خلاصه همه این ارزشها که روز بروز هم متعالی تر می شود راشما در آنجا ملاحظه می کنید.

بشر غربی اگر اول شعارش اومانیسیم بود، وبعد شد آزادی، برابری و عدالت، حالا رسیده است به گریز از فاشیسم و دگماتیسم و تن دادن به تجربه و نسبی گرایی به این معنی که بشر دارد به بنیادهای فلسفی آن شعارها توجه می کند. ماهمه اینها را در اسلام و قرآن به عنوان یک کتاب جاودانه

اگر ما آن شخصیت روانی - تاریخی در

جامعه ایران را، که هم در مدرنیسم وهم در

جریان سنتی پایگاه دارد، باور نداشته

باشیم، هرگز نخواهیم توانست به یک شیوه

برخورد متناسب، دست بیابیم.



داریم. ادعا نیست که بخوایم با جبر و زور از آن دریابوریم، واقعیت است. بطور مثال محتوای همین نمازهای یومیه که شاید سنتی ترین شکل عبادت محسوب شود، همه این خواست ها و شعارها استخراج می شود. اگر کسی واقعا به همین تسبیحات ازبعه توجه کند فاشیست و دگماتیست نمی شود، فقط به خودش اصالت نمی دهد و دیگران را منحرف نمی داند. لذا ما با رجوع به قرآن و سنت و احیای آن، می توانیم مترقی ترین و رادیکال ترین کار را در ایران انجام بدهیم.

■ با توجه به شاخص هایی که شما مطرح کردید، می توانیم طیفهای مختلف و گرایش های گوناگون در جریان راست را به دو دسته عمده تقسیم کنیم؟ دسته اول طیفهایی که صداقت دارند و مسئله آنها، معرفت و فکر و اندیشه است و دسته دوم طیف هایی که اصلاً مسئله آنها فکر و اندیشه و معرفت نیست و تمام تلاش آنها این است که بر اساس منافع خود جلوی هر تحولی را به هر شیوه ممکن سد کنند؟

□ من، برای رسیدن به پاسخ این سوال، شما را به سه نمونه تاریخی ارجاع می دهم. اینها سه مثال عینی است که می توانیم آنها را الگو قرار دهیم تا به روش مناسب برسیم.

نمونه اول روش و شخصیت آقای خاتمی است. شما روشی را که ایشان در چهار سال گذشته با چپ و راست داشته، ببینید. این، به نظر من قابل الگو شدن است. ایشان در چهار سال گذشته هم با چپ وهم با راست خیلی مدارا کرده است. در حالیکه با عرف موجود شاید به این نتیجه برسیم که ایشان شهامت لازم را در برخورد با جریانانات ندارد. طیفهای چپ دوم خرداد و طیفهای افراطی راست هردو همین را می گویند. ولی من معتقدم نظراتهایی که آقای خاتمی در برخورد با چپ و راست رعایت می کند، دقیقاً بر اساس شاخصهایی است که قبلاً توضیح دادم. ایشان به همان شخصیت دو عنصری در تاریخ ایران توجه کافی دارد. این اصلاً محافظه کاری نیست و عین توحید است.

نمونه دوم رابطه حضرت یوسف با برادرانش است. قرآن می گوید «همانا در یوسف و برادرانش آیاتی است برای سوال کنندگان»، برای کسانی که نیازمند فهم این رابطه هستند. یوسف با برادران چه کرد؟ برادران با یوسف چه کردند؟ برادران یوسف به عنوان امت یعقوب و کسانی که به یعقوب عشق داشتند و کار گزاران یعقوب بودند با یوسف آن برخورد را کردند. حکومت یعقوب دست اینها بود. اینها نسبت به یوسف حسادت کردند که نکند جای آنها را بگیرد. آیا طرح قتل او را نریختند؟ به پیامبر خدا دروغ نگفتند؟ همه ما آن سیر رامی دانیم. در آخر، یعقوب و یوسف با اینها چگونه رفتار کردند؟ این یک روش برخورد است. آیا یعقوب بخاطر قتل یا تبعید یوسف آنها را قصاص کرد؟ آیا بخاطر دروغگوئی آنها را طرد کرد؟ آیا یوسف بعد از برخورد با آنها به خاطر خیانت و حسادت آنها را طرد کرد؟ خیر یعقوب می گوید «نفس شما، این عمل زشتان را برایتان جلوه داده، پس من صبر جمیل می کنم و خدایاری کننده است مرا بر آنچه که شما وصف می کنید». (آیه ۱۷ سوره یوسف) شما جوهره تان علاقه به من است ولی راه و تفکری که انتخاب کرده اید غلط است. یوسف هم خودش را به آنان شناساند. وقتی این کار را کرد، آنها به یوسف سجده کردند که یوسف هم آنها را در کنار خود

نشانند. از این چه نتیجه ای می گیریم؟ می توان نتیجه گرفت که وقتی یک جریانی بر خورد می کنیم باید به این چیزها توجه کنیم. به کاری که داریم انجام می دهیم توجه کنیم. روحانیت شیعه در ایران خودش را نماینده امام زمان می داند، حالا اگر هم اشتباه می کند، خودش را اینگونه می بیند. این نماینده امام زمان بودن، دوجنبه ممکن است با خود بیاورد. ممکن است تعهد بیاورد، یا ممکن است تکبر بیاورد. اینها انحصاری برای خود قائلند که به عالم تن نخواهند داد. اصلاً ریشه مبارزه با اجنبی در ایران، همین است. شیخ فضل الله برای چه درگیر شد؟ سریع تحلیل نکنیم که او فتوادل بود و با استبداد یکی شده بود. با استبداد هم جهت شد برای اینکه تفکر خویش را حفظ کند. گفت همانگونه که علامه مجلسی با شاه عباس کنار آمد، من هم با محمد علی شاه کنار می آیم و این مجلس شورای ملی یعنی سمبل کفر را از بین می برم. فکر می کنم اینها توجیه نیست، واقعیاتی است که به آن باید توجه کرد و روش برخورد مناسب را پیدا نمود، مثل حضرت

حتی جریانی باشد که بخواهد قدرتش را هر طور شده حفظ کند. بله، آنهایی که به هر شیوه ممکن بخواهند قدرت خود را حفظ کنند، طبیعی است که پشت این افکار سنگر بگیرند. این فکرها آنها را تقویت می کند. ولی واقعیت این است که این یک جریان فکری است. من معتقدم ما حتی اگر می خواهیم حجتیه را هم نقد کنیم باید به آن شخصیت متضاد در درون آنها هم توجه کنیم.

■ لازم است از زاویه دیگری هم به موضوع بنگریم. پس از اینکه آقای خاتمی نظریه قرائتهای مختلف از دین را بعنوان یک واقعیت مطرح کرد و در واقع شاید اولین مسئول در جمهوری اسلامی بود که رسماً در این زمینه سخن گفت، عکس العملهای ناشایستی از جانب بعضی افراد که خود را منتسب به جریان راست و در واقع نظریه پرداز فلسفی آن می دانند، بروز کرد. آقای خاتمی در پاسخ به این عکس العملها نظریاتی عنوان کرد بدین مضمون که اینها، نه انقلاب و نه

در زمان مشروطیت بعد از اینکه فقط به افکار توجه کردیم و نه شخصیت و کرامت انسانی، همدیگر را بعنوان ملحد، یا بی دین و مرتجع و مستبد کوبیدیم، ما حاصل آن رضا شاه شد. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و جریان مجاهدین هم همینطور و اکنون در جمهوری اسلامی هم، همان بساط است.

نظام را قبول نداشته و علاقه ای نسبت به آن ندارند و اندیشه های سنگواره ای دارند و به عبارتی «خود معیارند» و «نه خدامعیار». بروز چنین جریاناتی، نگرش به موضوع را قدری متفاوت می کند. سوال این است که در برخورد با چنین طیف هایی که شاید بتوان گفت از سلامت نفس برخوردار نیستند و یا در صداقت آنها شبهه وجود دارد ولی بهر حال خود را سردمدار جریان راست در ایران می دانند، چه معیاری را باید در نظر داشته باشیم؟ آیا نباید حساب اینها را از کسانی که واقعاً دغدغه سنت دارند جدا کرد؟

□ ممکن است من به نوعی از تحلیل برسم که فرضاً فلان جریان یا فلان شخص ناصداق است ولی اعلام چنین تشخیصی را من درست نمی دانم، بلکه با گذر زمان و با عملکرد خودش باید این موضوع نشان داده شود و حتماً اینگونه خواهد شد. در شرایط فعلی ایران خصوصاً، من بهترین عمل را نقد اندیشه ها می دانم. از آن موضع گیری آقای خاتمی خیلی ها خوشحال شدند و برخی هم برافروخته ولی شاید بدلیل شرایط زمانی آن مقطع و بعد از حوادث ۱۸ تیر، ایشان ناچار به اتخاذ آن موضع تاریخی شد.

ایشان آن موقع عنوان کرد که اگر فرضاً من می گویم قرائتهای مختلف، وقتی قرائتهای مختلف را رد کنید، تبدیل به فسیل می شوید و در واقع خود را خدا می گیرید. یا همه این اوصاف من معتقدم که بهترین عمل در شرایط کنونی ایران اولاً شناخت افکار و ثانیاً نقد اندیشه هاست با حفظ کمال احترام به همدیگر. مبنای آن هم همان شخصیتی است که قبلاً عنوان کردم. با نقد اندیشه اثبات کنیم که مثلاً اندیشه فلان جریان خلاف قرآن،

یعقوب.

نمونه سوم، برخورد امام رضا با مامون است. امام رضا حتی به شکل لاله الا الله گفتن مامون هم توجه کرد. البته ممکن است وجه این قضیه توجیه کسانی باشد که با پذیرش ولایت مهدی مامون از جانب امام مسئله داشتند ولی اصل قضیه این درس را به ما می دهد که ما باید تلاش کنیم تا یک نقطه قوت از کسی گیر بیاوریم و با تکیه به همان نقطه قوت با او برخورد کنیم و سعی کنیم او را تعالی دهیم. این درست برعکس این شیوه است که ماسعی کنیم یک نقطه ضعف در طرف پیدا کنیم و او را بکوبیم. الآن مرزبندیهای داخل ایران اینگونه است. سعی می کنند حتماً یک نقطه ضعف در جریان چپ پیدا کنند تا دخلش را بیاورند. چپ ها هم متأسفانه از این شیوه استفاده می کنند. من اینطور نتیجه گیری می کنم که اگر ما آن شخصیت روانی - تاریخی در جامعه ایران را، که هم در مدرنیسم و هم در جریان سنتی پایگاه دارد، باور نداشته باشیم، هرگز نخواهیم توانست به یک شیوه برخورد متناسب دست بیاوریم.

■ بالاخره وجود طیف ها و گرایشهای مختلف در جریان راست واقعیت دارد یا نه؟

□ بله، واقعیت دارد. اگر ابتدا به آن شاخصهایی که گفته شد توجه بکنیم، بررسی افکار اینها مفید است. در غیر این صورت به وادی برخورد های انحرافی می افتیم. در زمینه گرایش به سنت نبوی که عنوان کردیم، آیا جریان روشنفکری کار قابل ارائه ای انجام داده است که بتواند پاسخهای مستدل به جریان سنتی بدهد؟ حال جریان راست یا سنتی هر کس باشد،

تکامل و سنت نبوی است. خوب طبیعی است که اگر کسی نخواهد به این نقد منصفانه و اندیشمندانه تن دهد، در مقابل آن مقاومت می کند. اینجاست که مصداق سنگواره می شود و حتی دیگران رانیز به خاطر حفظ و بقای خود و اندیشه سنگواره ای خویش حذف می کند.

■ طیفی که اینگونه در مقابل مردم و تحولات جامعه، مقاومت منفی می کند، آیا در برخورد با آن نباید راهکاری داشته باشیم که برای لایه های مختلف اجتماعی، رهنمود داشته باشد؟ نقد اندیشه، شاید از عهده کلیه لایه های اجتماعی برنیاید و توقع آن هم نیست. بالاخره جوانانی که از طرف این طیف دائماً تحقیر می شوند و فکر و اندیشه آنها مورد بی توجهی و بی احترامی قرار می گیرد و توان نقد اندیشه را هم ندارند، چه باید بکنند؟

□ در جواب این سوال شما، من باز هم تاکید می کنم که هیچ راه حل مناسبی جز برخورد با آراء و افکار و نقد اندیشه وجود ندارد، ما که نمی توانیم

متفاوتند. به اعتقاد من، روحانیون مبارز، طیفی است که راست را خوب می شناسد. علت آن هم، این است که خود از دل جریان راست جوشیده و با آنها سنخیت داشته است. همین الآن هم سنخیت دارند. هرچه از این طیف دور تر می شویم و به جریانهای به اصطلاح علمی تر دوم خرداد نزدیکتر می شویم، می بینیم که اینها با معیارهای موجود، با راست برخورد می کنند. بسیاری از تنش هایی هم که بعد از دوم خرداد بوجود آمد و خود اینها هم پذیرفتند که اشتباهاتی در برخوردها بوده است، ناشی از همین تحلیل است یعنی تحلیل مطلق گرایانه نسبت به راست. بسیاری از برخوردهای تند با راست هم ناشی از همین تحلیل بوده است.

از روحانیون مبارز تا ملی - مذهبی ها می تواند طیف های مختلف چپ را دربرگیرد. البته من معتقدم درون این طیف برخی عناصر ملی - مذهبی، بدلیل شناخت تاریخی - مذهبی که از «راست» دارند، نسبت به برخی طیفهای جوان دوم خرداد، برخوردهای مناسب تری داشته و آن شخصیت

باید تلاش کنیم تا یک نقطه قوت از کسی گیر بیاوریم و با تکیه به همان نقطه قوت با او برخورد کنیم و سعی کنیم او را تعالی دهیم. این درست برعکس این شیوه است که ماسعی کنیم یک نقطه ضعف در طرف پیدا کنیم و او را بکوبیم.

تاریخی را در نظر گرفته اند.

گاهی عناصر جوان دوم خرداد بر اساس تعاریف کلیشه ای و الگویی و عرفی با نیروهای راست برخورد کرده اند و خیلی توجه به فرهنگ و سنت و ویژگیهای بومی ایران نداشته اند. در اینجا اهمیت پرداختن به آن سوال نخست که مطرح شد، بیشتر آشکار می شود، یعنی ما هم برای راست باید به یک تعریف بومی متکی باشیم و هم برای چپ.

به آنها بگوئیم حرف نزن و یا آنها را حذف کنیم. پیامبر اکرم وقتی در برخورد با قوم خود به بن بست می رسیدند قرآن می گوید «قل اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون»

شما کار خودتان را بکنید، ما هم کار خودمان را، بزودی می دانید که کدام راه درست است. من که نمی توانم با شما بچنگم، شما اگر می خواهید بچنگید، بچنگید، من هم دفاع می کنم ما راهی جز این نداریم. آن جوان هم حق پاسخگویی دارد. کسی که توان درک آن شخصیت و توان نقد اندیشه را دارد باید سعی کند این راه، هم به آن جوان بفهماند و هم به آن کسی که توسر آن جوان می زند. تلاش روشنگرانه باید براین مبنا استوار باشد. من فکر می کنم شیوه ای که آقای خاتمی در برخورد با جریانات در پیش گرفته است از چنین ویژگی برخوردار است که متأسفانه خیلی ها می گویند ایشان مماشات می کنند. ولی اوبه خوبی می داند و سعی دارد به دیگران هم بفهماند که راه اصلاحات آنقدر ظرافت دارد که جز با صبر و متانت و بی گیری بيموده نمی شود.

■ شما، شناخت جناح چپ را از جریان راست در ایران چقدر به واقعیت نزدیک می دانید؟ منظور از جناح چپ، همین جریان چپی است که الآن در عرف جامعه مطرح است. چقدر توانسته، این جریان را خوب بشناسد و چقدر توانسته برخورد مناسب داشته و در عمل موفق باشد؟

□ جناح چپ هم، از طیفهای گوناگونی تشکیل شده است، از افراطی ترین تا متعادل ترین. بالطبع هر کدام از این طیفها هم در شناخت و عملکرد

۱ - منظور از اسلام تیموری - تلقی خاصی از اسلام است که عمدتاً بعد از تیمور گورکانی بوجود آمد و آن تلفیق سلطنت و خلافت به معنای «ظلّ اللهی» و سایه خدا بودن پادشاه و خلیفه در روی زمین است.

